

قسمت نوزدهم: روشنفکران ایرانی و غرب (مهرزاد بروجردی)

فصل دوم - قسمت هفتم

توی ویتترین بیشتر کتاب فروشی های تهران، یک کتاب زرشکی پررنگ دیده میشه که یه چهره مافیایی مخوف سیاه و سفید روش نقش بسته. شاید در نگاه اول فکر کنیم که با یه داستان بلند یا رمان جذاب روبرو هستیم. خصوصا که جلدش شبیه کتاب «خرابکاری عاشقانه» نوشته امیلی نوتومب ه. ولی وقتی دقیق تر میشیم و عنوانش رو می خونیم، می بینیم از اون کتاب های شنبه صبحیه. روشنفکران ایران و غرب: نوشته مهرزاد بروجردی!

ماجرای اصلی کتاب درباره حال و هوای فکری ایرانی ها چند دهه پیش از انقلاب ۵۷. انقلابی که سال ۱۳۵۷ تو ایران اتفاق افتاد از زوایای مختلفی علتیابی و ریشه‌یابی شده. رشد تورم و فشارهای اقتصادی، خفقان سیاسی و استبداد یا عوامل دیگه. توی قسمت های قبل بعضی از این عوامل رو بررسی کردیم و راجع بهشون صحبت کردیم. تو این قسمت می‌خوایم بریم سراغ تاثیر اندیشه‌ها و افکاری که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ در ایران جاری بود و شرایط رو برای شکل‌گیری انقلاب بهمن‌ماه فراهم کرد. نویسنده کتاب این قسمت، برخلاف باور رایج معتقدده که انقلاب ۵۷ از ابتدا سرشت اسلامی و مذهبی نداشت. اگر یادتون باشه تو قسمت شونزدهم از قول چارلز کورزمن گفتیم که علت‌های مختلفی در بروز انقلاب تاثیر گذاشت و مشارکت افراد جامعه با ذهنیت‌های مختلف تاثیرگذار بود. این وسط حتما تعلقات مذهبی و شیعی هم سهمی در ایدئولوژی انقلابی داشت، اما نباید کل بستر فکری‌ای که در طول سه دهه پیش از انقلاب مهیا شد رو به جریان مذهبی کاهش بدیم. تو این قسمت درباره مشهورترین و محبوب‌ترین کتاب «مهرزاد بروجردی» تو ایران، یعنی «روشنفکران ایرانی و غرب» صحبت می‌کنیم. ایده اصلی کتاب اینه که در سال‌های پیش از انقلاب بحث بومی‌گرایی یا اصطلاح «بازگشت به خود» نقل محافل فکری ایرانی بود و بیشتر از هر چیزی بهش پرداخته می‌شد. بروجردی تو این کتاب بیشتر روی روشنفکران غیرمذهبی و روشنفکران مذهبی غیرروحانی متمرکز و سعی می‌کنه نظرگاه این دسته از افراد رو بررسی کنه. بریم سرنوشت ایده بومی‌گرایی در ایران پیش از انقلاب رو ببینیم.

قبل از هر چیز اجازه بدید یه نگاهی به چندتا از مفاهیم محوری کتاب بندازیم؛ دقیقا همون کاری که مهرزاد بروجردی هم در ابتدای کتاب انجام میده: یعنی فصل اول کتاب با توضیح مفاهیم نظری شروع میشه. یه چیزی شبیه چارچوب نظری پژوهش مثلا. آقای بروجردی تو این فصل بیست و هفت هشت صفحه‌ای سعی کرده بطور خیلی خلاصه و مفید و مختصر چهارتا موضوع یا اصطلاح کلیدی رو توضیح بده.

اولین اصطلاح «دیگربودگی» یا «دیگری» ه که بروجردی از میشل فوکو به امانت میگیره. فوکو معتقد بود تنها با داشتن مفهوم «دیگری» می‌تونیم مفهوم «خود» رو شناسایی کنیم. یعنی خودشناسی در کنار شناخت دیگری ایجاد میشه. توضیح جزئیات نظریه فوکو خارج از حوصله این یادگسته، اما بطور خلاصه نظر فوکو اینه که گفتمان‌هایی متقابلی در جامعه شکل می‌گیرن که براساس این گفتمان‌ها، دیگری‌ها ساخته می‌شن. در واقع با شناخت یه چیزی غیر از خودمون، می‌فهمیم که ما وجود داریم. گفتمان‌های مسلط هر جامعه در تعامل و پیوند با نهادها و ساختارهای قدرت شکل می‌گیرن و برای خودشون یک «نظام حقیقت» درست می‌کنن. نظام حقیقت تعیین می‌کنه که چه چیزی درست و چه چیزی غلطه. چه چیزی خوب و چه چیزی بده. فوکو تو این زمینه خیلی مطلب نوشته. ولی بعضی از جذاب‌ترین هاش طریق شکل‌گیری یک دیگری به اسم مجنون یا دیوانه است. در واقع ساخت مفهوم دیوانگی یا جنون به عنوان یک بیماری یا ناهنجاری یک نظام حقیقت رو درست می‌کنه که داخلش آدم‌ها تعریفی از نرمال بودن و درست بودن به دست میارن. این تعاریف هم که مسلماً در ارتباط با قدرت شکل میگیره. خب، بر همین اساس می‌شه گفت دوگانه غرب و شرق هم برآمده از یک نظام حقیقته که در قرن نوزدهم پیدا شد و غرب رو متمدن تلقی کرد، و شرق رو بربر. در واقع غربی‌ها برای اینکه خودشون رو بشناسن نیاز به یک دیگری داشتن. این دیگری در شرق دیده شد. همین اتفاق برای جاهای دیگه هم می‌افته مثلاً نویسنده از یکی از پژوهشگرهای این زمینه نقل می‌کنه که «کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲ بوسیله کریستف کلمب بیش از آنکه مبدأ آغازین عصر جدید باشد کشف دوباره خود اروپایی در برابر دیگری تازه‌یافته در سرزمین‌های مکزیک و منطقه کارائیب بود» (ص ۱۶). در واقع غربی‌ها نشستن در جایگاه عقلانیت و نرمال بودن و دیگران رفتن در نقطه بربریت و غیرمعقول بودن.

ادوارد سعید کسی بود که از این نظریه فوکو استفاده کرد و رفت پی این سوال که دیگری چطور ساخته می‌شه؛ البته دیگری‌ای که سعید مدنظر داشت، همین شرق و شرقی‌های طفلک بودن. سعید نشون می‌ده که اروپایی‌ها چطور تونستن از لحاظ فکری و نظری شرق رو تصاحب کنن. ابزار اروپایی‌ها برای این کار «گفتمان شرق‌شناسی» بود. «یک رشته فوق‌العاده منسجم علمی که فرهنگ اروپایی در دوران پس از عصر روشنگری توانست با آن «شرق» را از حیث سیاسی، جامعه‌شناسی، نظامی، ایدئولوژی، علمی و تخیلی اداره کند و حتی به وجود آورد» (ص ۱۸). در واقع شرق‌شناسی بیشتر از اینکه یک رشته دانشگاهی باشه، یه ابزاره برای درست کردن نظام حقیقت. شرق‌شناسی دومین موضوع مورد بحث بروجردی در فصل اول کتابه.

بعد از حدود صد سال و اوایل قرن بیست شرقی‌ها هم دست به کار میشن. در برابر گفتمان شرق‌شناسی که غربی‌ها ایجادش کردن و با شرق بمتابئه یک موجود ناشناخته و بدوی برخورد کردن، شرقی‌ها هم دست به کار شدن و برای اینکه هویت حقیقی و اصیل خودشون رو پردازش کنن، دنبال یه معجون خنثی‌کننده روایت غربی‌ها بودن. بروجردی این معجون رو گفتمان «شرق‌شناسی وارونه» نامگذاری می‌کنه. اما می‌گه این شرق‌شناسی وارونه هرگز نمی‌تونست اون دید مسلط و یک‌جانبه‌نگر غربی‌ها رو بشکنه. چون در همون وهله اول این فرض رو پذیرفته بود که تمایز ماهوی بین شرق و غرب وجود داره، و در ادامه سعی می‌کرد اعاده

حیثیت کنه، یا عقب موندگی خودش رو جبران کنه! گرچه شرق‌شناسی وارونه دنبال این بود که جایگاه واقعی شرق رو اعاده کنه، اما هنوز تو زمین غربی‌ها بازی می‌کرد. یعنی همچنان اون فرادستی و فرودستی به عنوان پیشفرض، پس ذهن اونا حضور داشت. اگه بخوایم یه جور دیگه بگیم: غربی‌ها برای خودشناسی یه غیر فرودست درست کرده بودن و از بیرون بهش نگاه می‌کردن و مطالعه اش می‌کردن، اوایل قرن بیست، شرقیا هم دقیقاً همین تصویر رو کامل کردن و یک روایت درونی از این تقابل ارائه کردن. بنابراین هر دوشون به متفاوت‌سازی و دیگری‌سازی دامن می‌زدن و این به نفع شرق نبود.

اما متأسفانه همین شرق‌شناسی وارونه چون فکر می‌کرد در مسیر پیشرفت غربی هاست، توسط خیلی از روشنفکرای شرقی پذیرفته شد و به نظر نویسنده باعث جذابیت ایده بومی‌گرایی شد. بومی‌گرایی چیه؟ اول از همه که بومی‌گرایی ریشه در دغدغه هویت داره. جامعه‌ای که در دوگانه «ما/آنها» یا دوگانه «دیگری» گرفتار شده و به طور ویژه در نقطه فرودست قرار گرفته، در یه نقطه‌ای به این نتیجه میرسه که پس ما چی؟ همونطور که اروپامداری از برتری و بی‌همتایی غرب دم می‌زنه، بومی‌گرایی می‌گه باید همه‌چیز رو وارونه کنیم و دنبال سرمشق‌های طلایی خودمون در گذشته باشیم. برای همین که بومی‌گرایی یک سر در گذشته جامعه داره و یک سر در آرمانشهر اون جامعه. مثلاً برای ایرانیها این بومی‌گرایی می‌تونه سر از «جامعه آرمانی صدراسلام» یا «جامعه آرمانی کوروش کبیر» یا امثالهم سردر بیاره. مثلاً اینکه اولین بار قانون مدنی در نوشته‌های کوروش دیده میشه، و الکتریسیته رو دانشمندای مسلمان ایرانی تو قرن ۴ هجری کشف کردن. دیگه خودتون تا آخرش رو بخونید.

مشخصه که ایده بومی‌گرایی حاصل وضعیت استعماری کشورهای شرقیه. یعنی زندگی و تنفس در وضعیت استعماری افراد رو به فکر «هویت اصیل» خودشون میاندازه. فرانتس فانون نویسنده آفریقایی الاصلی که در جزیره‌ای تحت استعمار فرانسه به دنیا اومده، یکی از اولین راویان بومی‌گراییه. اون کتابی نوشت به نام *دوزخیان روی زمین* که برای اولین بار، غربی‌ها از دید یک شرقی به عنوان «دیگری» در نظر گرفت. همین کتاب روی خیلی از روشنفکرای شرقی دیگه هم اثرگذار شد. البته بومی‌گرایی فقط در پاسخ به استعمار نیست، و به طور کلی هدفش بازسازی یه هویت اصیل گم شده است. ولی این هویت اصیل در تقابل با یه نیروی خارجی معنا پیدا می‌کنه. واسه همین که بومی‌گرایی یکی از سرچشمه‌های تئوری توطئه است.

بذارید تا همینجا یه خلاصه کوتاه بگیم، چون واقعا فصل اول کتاب خیلی مهم و چگاله. تا اینجا چهارتا مفهوم رو با هم مرور کردیم: مفهوم دیگری، که باعث شکل‌گیری شرق‌شناسی میشه و بعد شرق‌شناسی وارونه شکل میگیره، و در نهایت بومی‌گرایی. حالا با این مقدمه می‌تونیم بریم سراغ بحث آقای بروجرودی در مورد روشنفکران ایرانی. ایشون می‌گه در ایران پیش از انقلاب ۵۷، گفتمان بومی‌گرایی به سلاحی برای مبارزه با رژیم پهلوی و به دست آوردن قدرت تبدیل شد. همین روشنفکرها بودن که بخاطر توجهشون به اصالت و هویت اصیل، بومی‌گرایی رو مطرح کردن. جالبه که این اتفاق توی انقلاب مشروطه رخ نمی‌ده، چون اون موقع

بومی‌گرایی هنوز جریان غالب نبوده، ولی توی چند دهه پیش از انقلاب ۵۷ بومی‌گرایی به اوج خودش می‌رسه. برای همینکه بروجردی زیرعنوان کتابش رو گذاشته «سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی».

آقای بروجردی روایتش رو از دهه ۴۰ شروع می‌کنه. بحثش هم در مورد اینه که روشنفکرای این دوره، که هر کدومشون تیپ و دسته مخصوص خودشون رو داشتن، چه تصویری نسبت به دولت ایران و نسبت به غرب داشتن. ایشون می‌گه روشنفکرها دولت رو یک دولت رانتیر می‌دونستن. این یعنی دولت ایران به شدت متکی به درآمد نفت و قرض‌های خارجی و انقدر از جامعه منفصله که هیچ اهمیتی به فرهنگ غالب و ایدئولوژی‌های رو به رشد جامعه نمی‌ده. از طرف دیگه به قول بروجردی، اطاعت بی‌چون‌وچرای شاه در برابر غرب باعث ایجاد یه جور شرمساری ملی می‌شد. شاه تو بعضی مواضع به قدری به آمریکا باج میداد که قابل درک نبود.

بنابراین جامعه روشنفکر ایرانی، در راستای دوگانه سازی‌ای که قبلتر توضیح دادیم، دولت پهلوی و غرب رو با هم توی یه کاسه می‌ریخت و اونا رو به عنوان «دیگری» از خودش جدا می‌کرد. ایرانی‌هایی که این ایده رو داشتن توی سه‌تا کانون اصلی جمع شده بودن: اول سازمان‌های چریکی، مثل فدائیان خلق و مجاهدین خلق ایران و اینا، دوم دانشجوهای شهری، که بعضا سازمانای چریکی هم پیوند داشتن؛ و سوم ادیبان و مجله‌های فرهنگی و هنری. البته یه شکافی بین ادیبان به اصطلاح متعهد و ادیبان بی‌طرف یا خنثی وجود داشت؛ کسایی مثل بزرگ علوی، رضا براهنی، صمد بهرنگی، غلامحسین ساعدی و... در زمره ادیبان متعهد بودن و اعتقادشون این بود که ادبیات «وسيله‌ای برای زورآزمایی با رژیم و پرورش آگاهی سیاسی مردم»-ه (ص ۷۴).

یکی از همین ادیبان متعهد جلال آل احمد بود، که با کتاب «غرب زدگی» سر زبونا افتاد. گفتمان غرب‌زدگی، که تجلی ایده بومی‌گرایی بود در مواجهه با دیگربود غربی شکل گرفت. مسلماً چهره برجسته ایده غرب‌زدگی، جلال آل احمد؛ اما خود جلال این ایده رو از احمد فردید به عاریت میگیره. فردید جایی گفته بود «صدر تاریخ ما، ذیل تاریخ غرب است». این یعنی فردید هم در ایده بومی‌گرایی غوطه ور بود. فردید هم حق بزرگی به گردن گفتمان غرب‌زدگی داره؛ چون فردید کسی بود که پایه فلسفی این گفتمان رو طی سال‌ها پی‌ریزی کرده بود. فردید منتقد جدی غرب بود و معتقد بود بعد معنوی انسان‌ها در سنت فکری غرب مغفول مونده. ایشون از فلسفه آلمانی استفاده کرد تا دوگانه شرق و غرب رو تئوریزه کنه. وقتی نوبت به جلال رسید، این ایده فلسفی رنگ همه فهم به خودش گرفت. خدا و کیلی هم باید پذیرفت جلال نثر قدرتمندی داشت. آل احمد معتقد بود غرب زدگی یه بیماری اجتماعی فاسدکننده است که می‌تونه باعث از بین رفتن اصالت فرهنگی ایران بشه. لذا به پیروی از فردید، و البته متأثر از هایدگر، اولین منتقد پدیده ماشینیسم در ایران شد. البته فردید در جایی گفت جلال اصلاً حرف من رو نفهمیده. مهرزاد بروجردی هم می‌گه مسئله ماشینیسم در

ایران دهه ۳۰ و ۴۰ اصلاً موضوعیت نداشت! ولی خوب چیزی که واضحه اینه که جلال تاثیر عمیقی روی روشنفکرای اون دوره گذاشت و ایده بومی گرایی رو سکه بازار ایران کرد.

آل احمد همه روشنفکرهای غیرمذهبی ایران رو بخاطر جدا بودنشون از توده‌ها و سطحی بودنشون و دلایل دیگه نقد می‌کنه و نظرش اینه که روشنفکرها باید با روحانیون مذهبی متحد بشن. بروجردی می‌گه آثار جلال آل احمد «نشانه باورمندی او به امکان پاسداری از آداب و سنت بومی در کالبد مذهب شیعه است» (ص ۱۱۶). بگذریم.

نه به این غلظت، ولی با درجه‌های مختلف میشه خیلی از روشنفکرای ایرانی رو توی همین دسته قرار داد. کسایی مثل فخرالدین شادمان که هوادارای غرب رو «فکلی» خطاب می‌کردن و معتقد بودن روشنفکرها طوری شیفته غرب شدن که از تاریخ و هنر و ادبیات کشورهای شرقی به کلی غافلن، هم توی همین دسته بومی گرایی قرار میگیرن. شادمان منتقد غرب بود و اولین کسی بود که مطالعه منظم غرب رو تحت عنوان «فرنگ‌شناسی» پیشنهاد کرد. البته توی قسمت قبل دیدیم که عباس میلانی یه دفاع جانانه از دایی عزیزش می‌کنه و معتقد بومی گرایی شادمان خطرناک نیست، ولی همونجا هم گفتیم که نظر غالب اینه که شادمان در دسته بومی گراها قرارداشت و یه دوگانه خیلی پررنگ توی ذهنش از شرق و غرب وجود داشت. ایده بومی گرایی چهره‌های برجسته زیادی داره که تو ادامه چندتای دیگه شون رو معرفی می‌کنیم.

قبل از اینکه به بقیه جریان روشنفکری بومی گرا بپردازیم، باید کمی درباره جریان دینی تو دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بگیم. بروجردی تو فصل چهارم خرده فرهنگ مذهبی‌ای که در این سال‌ها شکل گرفت رو توضیح می‌ده. روحانیت در سال‌های حکومت پهلوی خودش رو در برابر سیر مدرنیزاسیون ناتوان می‌دید. خصوصاً که محمدرضا شاه با توپ پر تو این میدون سرمایه گذاری کرده بود. بنابراین نهاد روحانیت یه جورایی به عقلانی‌سازی دین تن داده بود. خصوصاً تو دوره مرجعیت آیت الله بروجردی حکومت و روحانیت خیلی اصطکاک نداشتن. بعد از فوت آیت الله بروجردی تو سال ۱۳۴۰ شمسی هم ایده یکسری اقدامات اصلاح‌گرانه روی میز اومد که البته محقق نشد و به جایی نرسید ولی بهر حال نشون می‌داد که تلاش‌هایی داشت صورت می‌گرفت. بعد از فوت آیت الله بروجردی یه تغییری در حال رخ دادن بود. روحانیت داشت کم کم برای تصرف قدرت سیاسی یا به تعبیر دیگه «سیاسی کردن اسلام» گام بر میداشت. دهه ۴۰ و ۵۰ اوج این فعالیت‌ها بود. یه مبارزه تمام عیار فکری-عقیدنی برای سیاسی کردن اسلام و ایجاد یه ایدئولوژی قدرتمند دینی. در واقع اگر بخوایم یه جور دیگه همین مطلب رو بگیم، باید بگیم نهاد دینی توی ایران در مقابل فشار مدرنیزاسیون و فعالیت مایشاء حکومت، به فکر بومی گرایی دینی افتاده بود.

آیت الله خمینی هم در همین بستر و بعنوان یکی از روحانیون مبارز فعالیت داشت؛ سخنرانی آتشین ایشون تو عاشورای ۱۳۴۲ برگ تازه‌ای در تاریخ سیاسی ایران باز کرد. اما این حرکت مثل گذشته فقط به جریان

شفاهی محدود نمیشد. روحانیت، تو این دوره داشت گفتمان شفاهی رو با گفتمان نوشتاری ترکیب می‌کرد. کتب مذهبی در تیراژ بالا چاپ می‌شد و ناشرهای مختلف یکی پس از دیگری تأسیس می‌شدن. براساس پژوهشی که تو سال ۱۳۵۵ انجام شد، فقط در تهران حدود ۴۸ ناشر کتاب‌های مذهبی وجود داشت که ۲۶ تا شون فقط بین ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ شروع به کار کرده بودن (ص ۱۴۱). از طرف دیگه، روحانیت در برابر سیاست‌های دولت پهلوی در خصوص تصرف سیستم آموزشی مقاومت می‌کرد. اونا کم کم تو نظام دانشگاهی ادغام شدن و تونستن مدارس خودشون رو هم تأسیس کنن. یعنی میشه انتظار داشت که در عرض کمتر از ۱۰ سال گروهی از دانش‌آموزها و دانشجویها وجود داشتن که تربیت‌شده و حامی روحانیت بودن.

در چنین بستری بود که دسته جدیدی از روشنفکرها شکل گرفتن؛ روشنفکرهایی که مذهبی بودن اما روحانی نبودن. این روشنفکرها باید هم‌زمان در چند جبهه مبارزه می‌کردن؛ با روشنفکرهای غیرمذهبی، با روحانیون، و با دولت که دشمن اصلی شون بود. نویسنده تو فصل پنجم کتاب سعی کرده این مبارزه سه‌گانه رو در شهر مشهد که زادگاه بسیاری از روشنفکرهاست نشون بده. علی شریعتی یکی از همین روشنفکرها بود که گفتمان بازگشت به خویشتنش به گفتمان مسلط در دهه پنجاه بدل شد. شریعتی به اصلاح دینی قائل بود و معتقد بود اسلام باید «فرایند تغییر از یک فرهنگ به یک ایدئولوژی، یا تغییر از مجموعه‌ای دانش پراکنده به یک دستگاه سازمان‌یافته اندیشه اجتماعی» را از سر بگذرونه (ص ۱۷۰). این یعنی شریعتی تو فکر درست کردن یه ابزار اجتماعی/سیاسی از دین بود. شریعتی می‌گفت فرهنگ مذهبی و اسلامی ایران به یک «پروتستانتیسم اسلامی» نیاز داره. نویسنده می‌گه نهادی مثل سازمان مجاهدین خلق ایران بروز تشدیدشده ایده‌های شریعتی و بازگان بود. بروجردی می‌نویسه مجاهدین خلق «اسلام را تنها ایدئولوژی‌ای می‌دانستند که می‌تواند توده‌ها را برای مبارزه‌ای چنین شگرف بسیج کند» (ص ۱۷۸). خلاصه‌اش این که شریعتی، سازمان مجاهدین خلق و بقیه روشنفکرهای مذهبی تو این سال‌ها، تفسیری انقلابی از اسلام درست کردن که مواد لازم برای شکل گرفتن انقلاب ۵۷ بود.

رویکردای مذهبی دیگه ای هم تو همین دسته بومی گرایایی بودن. مثلاً سیدحسین نصر با توسل به متافیزیک سنتی و اشراق و مکاشفه، برای احیای اسلام و مبارزه با غرب اقدام کرد. البته نصر برخلاف شریعتی، تمام تمدن غرب رو به کلی رد می‌کرد و از این لحاظ تند و تیزتر از شریعتی بود. در حالی که شریعتی از بعضی پدیده‌های غربی و تحولات درونی غرب مثل جنبش اصلاح دین و غیره الهام می‌گرفت، سیدحسین نصر معتقد بود شالوده‌های تمدن مدرن بی‌اعتبار و باید تجدد و سکولاریسم رو بطور کلی نقد کرد. شاید نقطه قوت نصر این بود که با حکومت ارتباط خوبی داشت و از حمایت دربار استفاده می‌کرد.

بگذریم. انتقادات از غرب و شرق‌شناسی وارونه همچنان ادامه داشت، تا اینکه نسل بعدی روشنفکرهای ایرانی که خودشون غرب‌دیده و دانشگاهی بودن این مسئولیت رو به عهده گرفتن. نویسنده تو فصل ششم، سه نفر از این دسته رو معرفی می‌کنه: احسان نراقی، حمید عنایت و داریوش شایگان. نراقی معتقد بود تکنوکرات‌ها اینقدر مبهوت غرب هستن که از ویژگی‌های فرهنگی و بومی کشور خودمون غافلن. حتی در زمینه پژوهش

نظرش این بود که روش‌های غربی به درد پژوهش‌های ایرانی نمی‌خورد و پژوهش باید با زمینه بومی سازگار بشه. حمید عنایت هم به شکل دیگه ای دغدغه بومی‌گرایی داشت. عنایت معتقد بود ایران برخلاف ژاپن و مصر و هند و خیلی از کشورهای دیگه، درباره سنت و گذشته خودش بی‌اطلاعه و نیاکانش رو درست نمی‌شناسه. به همین خاطر، همیشه تأکید داشت که ما سنت انتقادی نداریم و نباید شرق‌شناسی غربی‌ها رو بی‌چون‌وچرا بپذیریم؛ در واقع ایشون نسبت به شناخت خود از طریق دیگری غربی بشدت زاویه داشت و این شناخت رو غلط می‌دونست. داریوش شایگان هم تأکید زیادی روی دوگانه شرق و غرب داشت و تمایز هستی‌شناختی بین شرق و غرب رو پررنگ می‌کرد. شایگان از «توهم مضاعف» روشنفکرها حرف می‌زد؛ توهمی که یکی از مصداق‌هاش این بود که «احساس می‌کردند می‌توانند فناوری غرب را بدست آورند و در عین حال هویت فرهنگی خویش را حفظ کنند.» (ص ۲۲۶) البته همین جا باید گفت که شایگان بعد از انقلاب ۵۷ در بعضی موارد تغییر عقیده داد؛ مثلاً از تفکیک میان غرب و شرق دست کشید و بحران‌های غرب رو دیگه محدود به غرب نمی‌دونست، بلکه معتقد بود بعضی مسائل «مشکلات سیاره» ست. اما این مغلّ بحث بروجردی همیشه که توی دهه ۴۰ و ۵۰ بحث بومی‌گرایی داغ داغ بود.

مهرزاد بروجردی تو فصل آخر کتاب درباره دو روشنفکر مذهبی غیرروحانی بعنوان «ایدئولوگ‌های برجسته غیررسمی نظام» صحبت میکنه که بعد از ترور شخصیت‌هایی مثل طالقانی و مطهری روی کار اومدن؛ عبدالکریم سروش و رضا داوری اردکانی. این فصل به درگیری‌ها و مباحثه‌های این دو نفر بر سر موضوعات مختلفی مثل تعریف غرب، تاریخی‌گری در برابر پوزیتیویسم، فقه سنتی در برابر فقه پویا و غیره می‌پردازه. اگر به این موضوعات علاقمند هستین مطالعه این فصل رو از دست ندین.

آقای مهرزاد بروجردی توی پی‌نوشت درخشان و کوتاهش بحث رو جمع‌بندی می‌کنه. ایشون معتقدده روشنفکرهای ایرانی همیشه غرب رو بعنوان یک مرجع ذیصلاح شناخته‌ان و برای مقاومت در برابرش هم از خود غرب کمک گرفته‌ان. بومی‌گرایی هم پاسخی بود که تمام آمال و آرزوهای روشنفکرها رو در خودش داشت. نه فقط روشنفکرها، بلکه روحانیون و روشنفکرای مذهبی هم جذب این ایده شدن. اون می‌نویسه «دو گفتمان غربزدگی و بازگشت به خویشتن تواستند در زیر چتر بومی‌گرایی ابزار نظری لازم برای یک جنبش فکری اسلامی را فراهم آوردند.» (ص ۲۶۸) بروجردی تو این کتاب سعی می‌کنه کاستی‌های بومی‌گرایی رو نشون می‌ده و ثابت کنه که این ایده سست و غیرسازنده است. اما، باید پذیرفت که همچنان هم خیلی از روشنفکرای ایرانی درگیر گزینش میان دو جهان متفاوت هستن، و با این مسئله مساله کلنجار میرن که اگر قراره از تفکر دوگانه‌انگار گذر کرد، چطور میشه تو چاله مدرنیسم یا بومی‌گرایی نیفتیم!

کتاب «روشنفکران ایران و غرب» یه اثر پژوهشی تمام و کماله؛ پژوهشی که از ابتدا چارچوب نظری‌ش رو مشخص می‌کنه و با سیر مشخص و هدف مشخص پیش می‌ره. نویسنده تو این کتاب با محور قرار دادن یک

گفتمان مشخص، یعنی بومی‌گرایی، و بررسی شکل‌گیری‌اش و فراز و فرودش در طول یه دوره محدود، تمام نیروها و اشخاص اثرگذار در تاریخ چند دهه ایران رو در بستر اون گفتمان تحلیل می‌کنه. مطالعه این کتاب رو از دست ندید.

دکتر مهرزاد بروجردی اهل خوزستانه و متولد سال ۱۳۴۱ شمسی. در نوجوانی و قبل از انقلاب ۵۷ از ایران به امریکا مهاجرت کرده؛ تحصیلاتش رو در بهترین دانشگاه‌های آمریکا تا دوره دکتری و فوق دکتری به اتمام رسونده و بعد از اون هم به پژوهش در حوزه تاریخ و علوم سیاسی مشغول شده. ایشون بیش از ۲۰ سال استاد علوم سیاسی دانشگاه سیراکیوز بود و الان هم رییس دانشکده هنر، علوم و آموزش دانشگاه علم و فناوری میزوریه. کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب» برآمده از پایان‌نامه دکتری ایشونه. پایان‌نامه‌ای که به تعبیر بنیاد مطالعات ایران، در نوع خودش بهترینه. این کتاب اولین بار در سال ۱۹۹۶ میلادی توسط دانشگاه سیراکیوز منتشر شد و یکی دو سال بعد یعنی سال ۱۳۷۷ توسط آقای جمشید شیرازی و نشر فرزانه روز به فارسی هم ترجمه شد. در زمان ضبط این پادکست، یعنی دی ماه ۱۴۰۲، این کتاب به چاپ هفتم رسیده و با قیمت ۲۰۰ هزار تومان قابل تهیه ست. البته نسخه دیجیتالش رو هم می‌تونید پیدا کنید. بروجردی مقالات و کتاب‌های متعدد دیگه‌ای هم به زبان فارسی و انگلیسی منتشر کرده که امیدواریم بتونیم در پادکست ایران از شنبه صبح بهشون بپردازیم. همین الان مژده می‌دیم که قسمت بعد هم درباره یکی دیگه از کتاب‌های دکتر بروجردی صحبت خواهیم کرد.

اگر از این قسمت پادکست ایران از شنبه صبح خوش‌تون اومد، شنیدش رو به دیگران هم توصیه کنید. پادکست ایران از شنبه صبح، در هر قسمت، یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران مربوطه بررسی می‌کنه. ما رو در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنین؛ نشونی ما اینه: ایران ستردی مورنینگ. تمام قسمت‌های این پادکست رو می‌تونین از کست‌باکس و کانال تلگرام و یوتوب ما گوش بدین. تا شنبه صبح بعدی خدانگهدار.